

با کثرت موفور به طریق هر روزه بیرون آمده، در ویرانه‌های آن حدود صف آرا گردید، که از سمت طرُق نیز علامت قشون ظاهر گردید. قراولان افغانه به ذوالفقار خیان خبر رسانیدند که ازدحام و جمعیت موفور از طرُق وارد می‌گردد، و ابراهیم خان نیز با گروه انبوه بیرون آمده صف آرا [شده] و منتظر ورود لشکر است. در دم سپاه افغان به اراده سر راه گرفتن سوار گردیدند، و مادامی که ایشان از خواجه ربیع حرکت نمودند، باقرخان ملحق به معسکر نواب خان گردید. و از آن جانب نیز سپاه افغان آمده، در آن روز مجادله صعبی رونامد، و جماعت قزلباشیه و فرقه افغانه هیچ یک در آن روز کاری ساخت. ابراهیم خان عود به قلعه نموده، و در آن روز لشکر قزلباشیه بر افغانه اندک دلیر شده بودند، و مترصد محاربه افغان بودند.

تا اینکه به تاریخ سیزدهم شهر محرم سنه مذکوره، عالیجاه ابراهیم خان باموازی ده هزار کس سواره و پیاده به عزم محاربه افغان بیرون آمد. هر چند میرزا محمد تقی متولی و کلاتر واعزه و اعیان ارض اقدس عرض نمودند که امروز روز نحی است و هر چند مبالغه نمودند، فایده پذیر نشده با افواج قاهره در حرکت [آمده] و از سمت درب خیابان بالا در محله خارج شهر، مشهور به خرابه امین، در صف آرای سپاه بد دولت صف قتال وجدال بیاراست. لمؤلفه؛

قضا چونکه خواهد کند سرنگون به افعال بد می‌کند رهنمون
به افعال زشت و به کردار بد بگرداند این گردش لاجورد
سر سرکنان را کند خوار و زار کند محور را مار مردم شکار
اگر لشکر چین و دشت ختن شود جمع جمله در این انجمن
زمین و زمان پر زلشکر شود اگر بر و بحرین اژدر شود
اگر شهریاران عالم تمام شود زنده با فر مالاکلام
اگر راستخان و اگر حاکمان اگر فاضلان و اگر طالبان
شوند جمع جمله صغیر و کبیر که خواهند قضا را دهندش تغیر (?)
نگردد به فرمان پروردگار شود آنچه مطلوب اوست آشکار

و از آن جانب ذوالفقارخان افغان با سپاه افغان در حرکت آمده، و موازی چهار هزار نفر را مقرر فرمود که از باغ خواجه سمت شمالی در بقو توقف داشته، همینکه از طرفین بازار گیرودار گرم گردد، از عقب غازیان قزلباش درآمده، مجال حرکت بدیشان نداده، در قتل آنها مبادرت نمایند، و چهار هزار دیگر را فرمود که هر یک هزار نفر از سمت دروب ارض اقدس یورش برده به شورش و غوغا بپردازند، که سپاه قزلباش مستاصل شده باعث ضعف آنها گردد، و خود باموازی ده هزار نفره دیگر به چهار دسته از سنین و بنین آن لشکر درآمده، در محاربه و قتال کوشد.

و میر ابوالقاسم منجم تونی، که در نزد ذوالفقار می‌بود، عرض نموده بود که

در این روز در ساعت دوم محل فتح عالی است، هر گاه به مجادله کوشند احدی از جماعت قزلباشیه جان بیرون نخواهند برد. واسطرابلای برکف [پس] از تعیین درجه ملاح و ستاره، مجموع سیاه چشم و گوش در انتظار درجه ساعت، با تیغهای آخته و سنانهای پرداخته، بادپایان تازی تژاد در زیر ران سواران مضطرب، و مجموع در انتظار محاربه [بودند]. و غازیان قزلباش از ثبات و متانت و عدم اضطراب مخالف متوهم گشته، بعضی متردد [بوده] و بعضی حرکت اضطرابی می نمودند. تا وقتی که ساعت به درجه مطلوب رسید، و رخصت محاربه عام گردید.

و از آن جانب محمدبیگ جوله با فوجی از نامداران در میداناری است گلگون را به جولان درآورده، با گروه افغان به جنگ و آمیزش درآمده. جمع کثیری از آن جماعت را از قبیل لعل بیگ درانی و نواب و غیره را به قتل آورد، که فوجی از سیاه افغان به امداد چرخچیان خود آمدند. و در حین گیرودار آن نامدار به ضرب گلوله از پا درآمد، جان را به قابض ارواح سپرد. و تنه غازیان فرار نموده خود را به میان تیپ رسانیدند. که از آن جانب توپچیان حسب الامر نواب خان به آتش دادن توپهای اژدها کردار و جزایر ثعبان آثار مشغول گردیدند. و ذوالفقارخان از یمین و یسار حمله آورد، به مثابه ای که اگر گروه البرز در صدعات آن حمله افتادی، چون تراجع خورد که (؟) از صدمه البرز مراجعت نمودی، و اگر قاف و سهلان در گذر آن صدمه واقع بودی، چون خس و خاشاک در دم سیلاب متحقد روان بودی.

بالحمله غازیان قزلباش را تاب صدمه و استیز و آویز نمانده، و از یمین و یسار که جماعت بغیری در محاربه بودند، تاب نیاورده خود را بر زیر علم ضعف آیت ابراهیم خان گرفتند، و اکثر راه فرار پیموده هزیمت نمودند، و صدای غلغله و آشوب از طرف بروج و باروی قلعه بلند شده، خوف و رعب بر غازیان قزلباش استیلا یافت. که ناگاه جمعی از جماعت قرایی و نشابوری که در میانه سیاه تعیین شده بودند، طاقت نیاورده، پابرعقب نهادند. چون تزلزل در ارکان غازیان قزلباش راه یافت، اکثر از نامداران مقتول، و برخی از نامردان کارزار چون روبه از شیرعرین و صموه ز صدمه بال شاهین راه فرار گرفتند. و مبارزان افغان با تیغ و سنان از عقب آن روز برگشتگان بر مرکب تازی تژادان سوار، و در هر دمی بخت برگشته ای را، و در هر قدمی خون گرفته ای را بر خاک می انداختند، که از قفای آن تیره بختان درآمده، در قتل عام کوشیدند. و اکثری خود را بدکاریزها انداخته به هلاکت رسیدند.

چون ابراهیم خان کار را چنان دید، با چند نفر از غلامان بر بادپایان تیز رفتار [سوار شده]، به ره نحو بود خود را به دروب قلعه رسانیده، داخل گردیدند. و طاهربیگ توپچی باشی در آن روز کارزاری نمود، که گردش افلاک در تدبیر ماند. چون جماعت افغان تا دروب قلعه قتل و غارت نمودند، طاهربیگ توپچی باشی که در اطراف خود به غیر چند نفر عمده توپخانه دیگر کسی را ندید، مضطرب گردیده، سوار مرکب [شده] و به محاربه اعدا رو آورده، به مجادله مشغول گردیده، به قتل رسید.

و در آن روز غم اندوز چون محرف این حروف در صفر سن بود، در بالای بروج و بارو به نظاره مشغول بودم که طایفه افاغنه لب تخته پیل آمده، فراریان را به قتل می آوردند. و بابا کریم که بابای ارض اقدس بود، به اتفاق میرزا محمد تقی متولی، دروب قلعه را کشیده، و فراریان را راه دخول ندادند، که اگر دروب شهر گشاده می شد جماعت افاغنه متعاقب داخل می شدند. و در آن روز قریب سه چهار هزار کس به قتل رسیده بود. و معدودی که داخل قلعه شده بودند، آنها نیز زخمی و مجروح بودند. و توپخانه و زینورکخانه و سایر اسباب و آلات به تصرف افاغنه درآمد. و دروب شهر را مسدود نموده، به حراست و قلعه داری مشغول شدند.

[ابراهیم خان] و عمو و سکنه آن دیار عریضای به دربار عالم مدار قلمی نمودند که هر گاه در این چند یوم رایات عظمت آیات ظاهر نگردد، ولایت به تصرف ذوالفقار خان درآمد، دیدارها به قیامت منجر خواهد شد. و دوفتر چار سخته و به سرعت تمام روانه آذربایجان نمودند.

چون ذوالفقار خان از آن شکست واقعی تمام یافت، مظفر و منصور به سنگر خود معاودت نمود، و سرکردگان سپاه خود را از غنایم و اموال مستغنی گردانید. و با غازیان خود مشورت نمود که هر گاه یورش به قلعه ببریم، گاه باشد که به سهولت به دست درآید. و خیالات فاسده نموده، در نیمه شب به قدر ده پارتاده هزار نفر در حرکت آمده، به دور قلعه آمدند که شاید از جانبی فرصت یافته خود را به بروج قلعه رسانند. و به هر سمت قلعه که نظاره نمودند، بروج و باروی آن تمام از مشاعل یکبیری و دوسری و مهتاییان بسیار [بربود] و گیروندار و «هشیارباش» و «بیدارباش» گوش کریویان فلك را کر نمودی. و از آن جانب هر چند اراده آن نمودند که فرصت جسته دستبرد نمایند، میسر نشد.

و چند شب متعاقب که وارد می گردیدند، بروج و باروی قلعه به اعجاز علی بن موسی الرضا (ع) چون قلاع سبع شاد به نظر در می آمد. و چون قلعه جلوه می نمود از هر طرف آن قلعه که نظاره می نمودند، سواره و پیاده بسیار و لشکر بیشمار در بالای حصار بند به نظر می آمد. و شب دیگر که اراده نموده بودند، علامت حصار به نظر ایشان نرسید. ذوالفقار خان در آب شب تا صبح حیران و سرگردان گردیده، در روشنی آفتاب [دید که] به قدر چهار میل راه از سپاه خود دور افتاده بود. و با ندامت بسیار و اندوه بیشمار به اردوی خود معاودت نمود، و از اعجاز امام هر دوسرا با رؤسا و عظمای سپاه تقریر نمود.

در این وقت جمعی از بی بضاعتان ارض اقدس [را] که برای آوردن غله و میوه به باغات رفته بودند، گرفته به حضور آوردند. چون حالات ارض اقدس را تحقیق نمود عرض نمودند که حال مدت ده یوم می شود که چاپاران به خدمت امیر صاحبقران روانه نموده اند، که به زودی وارد ارض اقدس گردد، و در قلعه داری اهتمام تمام می ورزند. چون ذوالفقار خان از چگونگی حالات مطلع شد، با سرداران سپاه مشورت نمود که هر گاه توقف نماییم فرباست که امیر تاجدار نادر روزگار آمده، دمار از لشکریان

[بر] می آورد. مناسب وقت و صلاح احوال چنان است که با غنایم و اموال به صوب هرات روانه شویم. بعد از کنکاش به تاریخ شهر صفر در حرکت آمده روانه دارالسلطنه هرات گردید. و بعد از ورود همه روزه در تدارک سرب و باروط و شکست و بست قلعه و خفر خندق و تعمیر اسباب قلعه داری و سرانجام اسلحه و یراق غازبان خود بود.

و محرف این حروف در آن اوان در مدرسه دودر در خدمت علامی فهامسی نسیحاً السادات میرشمس الدین علی مازندرانی به مکتب می رفت. و آن سیدعظیم الشان خیرخواه بود. بعد از مراجعت افغانه روز دیگر موازی بیست نفر عمله بیلدار را به قرار دو بیست دینار تبریزی اجرت داده، و دمنفر از اطفالی که در خدمت آن به درس و مشق مشغول بودیم، در آن روز به خدمت آن رفته، در خارج قلعه بیلداران زمین را حفر می نمودند، و اجساد کشتگان را به میان آن جمع نموده، و چند کوزه آب بر سرمقتولین می ریختند. و بعد از آن برایشان نماز نموده، خاک بر بالای آنها ریخته دفن می نمودند. و جمعی دیگر از علما نیز به همین امر اشتغال داشتند و چنین حادثه ای تا آن عصر در خراسان به وقوع نیامده بود.

و بعد از رفتن آن طایفه، مجدداً در آبادی ارض اقدس سکنه آن حدود اشتغال ورزیدند. و ابراهیم خان از غم این حادثه، بازخواست نادر صاحبقران اندیشه ناک بود.

۳۵

در مراجعت نوکب سعد کوکب نواب صاحبقران به صوب خراسان و لشکر کشیدن بر سر هرات و تسخیر آن بلده ارم نشان و فتوحات متنوعه ملک خراسان

چون لوای دولت و کامرانی از تفضلات جناب صمدیت سبحانی بیوسته در آغوش شاهان سن عذار و نادران این عصر پر زیب و نگار کشیده و فر کامرانی و تسخیر جهانگشایی در عهده ذی حیاتی که فخر کاینات و خاصه موجودات گردیده، در کف کفایت آن نهاده، خصوصاً در این اوان که به توفیق ملک منان عهده کشورگشایی و جهانگیری به اوج افتخار در قبضه اقتدار بر قامت قابلیت نادر دوران و مظهر یزدان خود گردانید، و در این اوقات که سادات جاه و جلال در مملکت آذربایجان به اوج گنبد دوار افراشته، سرکشان آن دیار را مغضوب و متکوب گردانید، و در دارالسلطنه تبریز عنان همت بر آبادی و رفاه خلق آن بلاد استوار نموده، و همه روزه چاباران به اطراف ولایات آن حدود روانه نموده، به اطاعت و انقیاد بندگان ثریامکان مرتضوی

علامات دلالت و استمالت می نمود، واکثر از طوایف رومیه که در آن بلدات حاکم و فرمانروا بودند از خوف و رعب نادری در استحکام بروج و باروی قلعهجات اشتغال ورزیده و چاپاران در خصوص استیلای نواب صاحبقرانی به آن نواحی عرضه داشت درگاه قیصری نمودند، و خود در قلعه‌داری لوازم پاداری و احتیاط مرعی و مبدزل می‌داشتند. و امیر صاحبقران در کارسازی حربه و سنان غازیان و اردوی ظفر نشان اراده صوب نجوان داشت، که چاپاران ابراهیم‌خان از خراسان وارد، و عرایض سکان مشهد مندس و ابراهیم‌خان را به نظر والا رسانیدند.

چون از مضمون عرایض جگرخون طایفه ارضی اقدس صاحبقران دوران اطلاع یافت. آه از نهاد آن خسرو کامگار برآمده گفت لمؤلفه

دریغا زگردون پر انقلاب	نه آرام یابم نه خورد و نه خواب
یکی محنت از دل نکرده کنار	که سازد هم آغوش آن صد هزار
اگر چرخ را زیر ران آورم	کمیت فلک در عنان آورم
اگر لشکری را کنم خوار و زار	اگر کشوری را کنم بی‌مدار
سپه را کنم از زور خواسته	چو پخت جوانان بیارسته
سراسر جهان را به چنگ آورم	بر و بحر را گر به تنگ آورم
چو خواهم دمی عیش شیرین کنم	برون غم ز دل‌های دیرین کنم
که ناگاه این گردش و از گون	کنند مزرع غم به من رهنمون
به عیشم دهد زهر شادی و غم	زند خنجر از کینه برسینه‌ام
کند نادر عصر را روزگار	گهی مهر و روز و گهی خوار و زار
که اندر خراسان به بندم کند	گهی در مخالف به بندم کند
گهی در صفاهان جنت نشان	کند تاج بخش ممالک ستان
گهی شاه افغان شود در گریز	کند ابن عمش در آن در سبیز
بیاره مرا و کند برقرار	که از روم و افغان برآرم دمار
که ناگاه طرح دگر ساخته	یکی را به یکدیگر انداخته
به ملک خراسان کند قتل عام	کند جمله افغانیان زشت نام
من گشته آواره هر دیار	که گیرم ز دشمن سکون و قرار
ندانم قضا اندر این روزگار	چه حيله نموده ز خود آشکار
همی گفتم و اشک از دور رخسار خویش	روان کرده آن شاه با داد و کیش
طلب کرد فتح و ظفر از خدا	عیان کرد این راز را با سپاه
چو گردان لشکر شنیدند پیام	بگفتند کای شاه شیرین کلام
بفرمای تا جمله گردنکشان	روانه شویم سوی جنت مکان
نگیریم ز افغانیان عار تو	خدایست همیشه نگهدار تو
به فرمان آن خسرو تاجور	روان گشت لشکر چو شمس و قمر

۱- در اینجا سطوری در حاشیه در مورد کوچ دادن قبایل اضافه شده، که عیناً از جهانگشا

اما نواب صاحبقران بعد از مطالعه عرایض، جمیع سرکردگان و سرخیلان معسکر فیروزان را طلب فرموده [گفت] در این زمان که جماعت افغان ارض اقدس را محصور نموده‌اند، هرگاه در رفتن تأخیری نمایم و همت بر تسخیر ممالک آذربایجان [گماریم] بلاشک ولایت خراسان به تصرف دشمن درآمده، سعی ما ضایع خواهد شد. سرکردگان و رؤسای خراسان عرض نمودند که: زندگی به جهت پاس ناموس و سیرت است. مشخص است که هرگاه در حرکت تأخیر رخ نماید، سیرت خود و سایر مسلمانان در معرض تلف در خواهد آمد. در این مکالمه [بودند] که مجدداً چابار رسید که جماعت افغانه در گرفتن قلعه ارض اقدس کمال جد و جهد را دارند، و اگر در حرکت رایات فتح علامات تأخیر واقع شود، بدون شبهه قلعه را خواهند گرفت. امیر کشورستان و آن‌لنگر ممالک ایران را دود ناخوش از روزنه دعاغ برآمد. اولاً احمدخان مروی را با ارقام و فرمایشات به‌عزوه و اعیان مشهد قلمی، و به‌چاباری و سرعت تمام روانه نمود، که خود را به‌زودی رسانیده، سکنه آن حدود را خاطر جمع، و خود در محافظت و قلعه‌داری لازمه دقت را معمول داشته، اینقدر خودداری نمایند که موکب والا وارد گردد. و احمدسلطان از خدمت اقدس مرخص، و به‌چاباری عازم گردید.

و امیر صاحبقران در آن روز پروینگ ولد بیستون‌خان افشار را حاکم ارومیه نموده، و سرداری تبریز و ارومیه و آن دیار را در کف اختیار بیستون‌خان نهاده روانه فرمود.

و بندگان اقدس به‌سرعت روانه ارض اقدس گردیدند، و بنه و آغرق را به‌اتفاق حاجی سیف‌الدین‌خان بیات مقرر فرمود که از عقب بیاورند، و خود با موازی سی‌هزار ناعدار به‌ایلغار تمام روانه گردید. چون وارد منزل باشمر^۲ دوفرسخی تبریز [شد] سرکردگان تبریز [را] که به‌مشایعت رکاب اقدس آمده بودند مرخص فرمود که مراجعت نمایند. عرض نمودند که: چهاربنج منزل آرزوی ما بندگان این است که به‌اتفاق آمده، شاید خیر خود افغانه به‌سست هرات برسد، و موکب والا از آن اراده منصرف گردد. نواب صاحبقران در هیچ منزلی از منازل توقف نفرموده، و سه منزل یکی عازم گردید.

چون احمدخان وارد مزرعه مشهور به‌پهران^۳ من‌اعمال قزوین رسید، چاباران از ارض اقدس وارد گردیدند که: ذوالفقارخان معاونت به‌دارالطنه هرات نموده، احمدخان نیز عریضه‌ای درباب رفتن خود، به‌دربار عالی ارسال، و در آن حدود توقف نمود. چون چاباران وارد حضور اقدس گردیدند بندگان والا مبتهج و مسرور گردیدند، در منزل ابر سلطانیه نزول اجلال فرمود. و سرکردگان تبریز به‌خدمت آفتاب رفعت بندگان اعلی عرض نمودند که: اگر موکب جهان‌پیما معاونت به‌تبریز نماید، و زمستان را در آن نواحی بگذرانند، که جماعت رومیه اراده حرکت نکرده، خاطر جمعی [حاصل]

۲- (= باشمر) تلفظ مردم محل است.

۳- شناخته نشد، شاید پروان؟

نماییم، یکصد هزار تومان سوای مداخل و مخارج بلده و بلوکات به دیوان عالی مهم‌سازی می‌نماییم.

امیر صاحبقران با امرای لشکر مشورت نمود. عرض نمودند که: در این اوان مذکور می‌گردد که جمعی از غازیان خراسان به قتل آمده، و آن جماعت اقوام و پدر و برادر غازیان اردوی گیهان‌پوی می‌باشند. و غازیان رکاب والا به هم شوریده و پریشان‌احوال‌اند. و هر گاه در رفتن جانب خراسان تعویق واقع شود احتمال دارد که غازیان اردو متفرق و پراکنده گردند. و باعث برهم‌خوردگی اوضاع عالی گردد.

نواب والا از این سخنان مشوش احوال شده، هر چند سنجید سوای مراجعت امری دیگر تصور نتوانست نمود. ناچار سرکردگان و اهالی تبریز را خاطر جمع ساخته، و آنها را برگردانید. و خود کوچ بر کوچ عازم ارض اقدس [گردید]. و از نواحی قزوین عرضه داشتی درباب حرکت خود به صوب خراسان. و سفارشات امور عراق و فارس و آذربایجان، انقاد در گاه آسمانجاه پادشاه مرتضوی ثراد نمود.

و از آنجا در عرض سی و پنج یوم وارد نواحی نیشابور گردیده، رقم عتاب‌آمیز به ابراهیم‌خان برادر خود مرقوم نمود که باید از ارض اقدس بیرون رفته، روانه ایبورد گردد که هر گاه در مشهد مقدس به نظر بندگان والا درآید، در عوض مقتولین مشهد مقدس آن را به قتل خواهد آورد. چون ابراهیم‌خان از مضامین فرامین مطاعه مطلع گردید، ناچار مفت‌خود دانسته روانه ایبورد شد.

و از آن جانب نواب صاحبقران داخل ارض جنت‌نشان شده، از گرد راه به عتبه‌بوسی آستان ملائک پاسبان علی‌بن موسی‌الرضا (ع) مشرف شد. و بعد از مرخصی از آن درگاه خواقین سجده‌گاه به چهارباغ‌شاهی نزول نمود. و اعزّه و اعیان آن ولایت را به حضور اقدس طلب فرموده، از حالات مردانگی غازیان و سرکردگان که در آن جنگ حاضر بودند تفتیش فرمود. هر یک که در عرصه میداننداری بهادری نموده بودند سران را به ترتیب از چرخ دوار گذرانیده محسود همگان گردانید، و هر که در محاربه کوتاهی نموده بود سیاست نموده، با قبیح‌ترین وجهی به سزا رسانید.

و ارقام به اطراف ولایات ارسال داشته، مقرر فرمود که [عوض] ملازمان را که در محاربه ارض اقدس به قتل آمده [اند] بالمضاعف گرفته برقرار گردانند. و غازیان رکاب والا را به اوطان خود مرخص فرمود که رفته استراحت، و دواب خود را فربه نمایند که در حرکت سرهرات حالت معطله نداشته باشند.

و بعد از انتظام مهم خراسان به سمع والا رسانیدند که: طایفه ارساری و تکه و یموت و سارق قریب بده هزار کس در نواحی طزن و ساروقمیش جمعیت نموده، همه روزه به تاخت و تاز ایبورد و نسا و درون و سرخس مشغول‌اند.

چون امیر گیتی‌ستان مدتی بود که از وطن مألوف خود بیرون آمده به تمخیر ولایات اشتغال داشت، و در این وقت که ابراهیم‌خان برادرش نیز بدان صوب رفته بود، آرزوی

ملاقات برادر و «حب الوطن من الايمان» در خاطر انور رسوخ نموده. نسیه معاندین آن حدود را نیز لازم دانسته. در طلوع صبح چهارشنبه بیست و دوم شهر ربیع الثانی بدون اطلاع سرکردگان یا موازی یکصد نفر از ملازمان خاصه شریفه در حرکت آمده. عازم ایبورد گردید. و چون وارد آن حدود شد، غازیان و ملازمان نواحی کلات و اتک را احضار فرموده. بعد از ورود آن طایفه، بدان حدود در حرکت آمده. وارد دره جز [شد].

و ابراهیم خان به استقبال برادر آمد. چون فیما بین عرض راه نظر آن مظهر اله بر قامت برادر خود افتاد، دست بر تازیانه زرین وهی بر تگاور رزین زده گفت: «ای نامرد از کلاب کمتر، باعث چه بود که جمعی از غازیان و بهادران گرامی مرا در معرض تلف آورده، به دست جماعت افغان به کشتن دادی؟» و آن را مورد اعتراض ساخته. موازی بیست و دو عدد تازیانه، که والد فقیر شماره نموده بود، بر سر و دوش برادر خود زد. و چون عاصی گردید دست بر شمشیر نمود که: «حال تو را به قتل بیاورم اولی خواهد بود!» و حمله نمود. و چون نزدیک رسید دم تیغ را گردانیده. یا پشت تیغ یک ضربت بر کفل اسب آن فرود آورد. چون دید که برادرش حرکت ننمود. شمشیر را انداخته. و عنان مرکب را برگردانیده. روانه جاوشلو که مسکن آن بود گردید. و باقی رؤسا و سرکردگان و خوانین اتک از مراکب فرود [نموده] و به پایوس ابراهیم خان مشرف شدند. و آن را دل آسایی می دادند.

مباش رنجه تو ای خان ز انقلاب جهان برادر تو به عالم ز صنع یزدان است
و ابراهیم خان به اتفاق ایشان وارد منزل خود گردید. و در آن شب نواب صاحبقران مهمان برادر خود بود.

راوی ذکر می کند که نوروز نامی [بود] از جماعت اکراد، که همه اوقات در خدمت نواب صاحبقران می بود. و مکرر همیشه کشیکان تقریر می کردند که اکثر اوقات سربارک برزانی آن نهاده به خواب می رفت. و محل اعتماد آن حضرت بود. و به علت بیخوابی و پاسبانی فزاید اشرف که در سفر و حضر نموده بود. در سفر قندهار با همراهش معیوب شده بود. از خدمت والا مرخص شده. به دعاگویی دوام دولت اشتغال داشت.

[نوروز] نقل نموده که: چون نیمه ای از شب در گذشت. نواب صاحبقران از فراش خواب برخاسته وارد مکان برادر خود شد. و دست به گردن آن آورده و جبینش را بوسه داده گفت: «ای جان برادر غفلت بزرگ از تو به وقوع آمده. و از قضای فلک نیلگون فام است. اما خوانین خراسان امروز هر یک ایل و عنبره و قبایل می باشند. یکی را [فرزند] یکی را پدر یکی را برادر به قتل آمده. هر گاه باتو در مقام بازخواست و نزاع در نیامیم. هر یک از سرکردگان که تقصیری نمایند. از ایشان بازخواست نمی توان نمود.» آنقدر نصایح بدان نمود که برادر خود را بالمره خوشحال و خرسند اقبال نمود. و از نزد برادر به مکان خود آمد.

در طلوع نیر اعظم و عطیه بخش عالم، آن صاحبقران دوران با خیل و حشم در

حرکت آمده روانه طرژن گردید. وبعد از ایلغار دوشبانه روز در نواحی ترساخان مشهور به دریا قومی بر سر جماعت ترکمانیه ریخته، فیما بین مجادله‌ای صعب واقع گردید، که از ضرب تیغ تیز و ناوک خونریز خون به طریق رود جیحون به دویندن درآمد، و از صدقه تیغ غازیان قزلباش، طایفه ترکمانیه چون گلگه گوسفند بی‌شان از آن معرکه میدان روی به فرار نهاده، و اکثری که فرصت یافتند سوار مرکب شده جان به سلامت به در بردند. چون بازار رزم مانند کوره حداندان گرم گردید، امیر صاحبقران دست بر عمود خارا انگیز نموده حمله بدان جماعت بی‌عاقبت نمود، که بهر ضرب ترکمانی را بر خاک می‌افکند، و از نمره رعد آسای او سپاه ترکمان را خوف و رعب در بدن راه یافته، راه فرار پیش گرفته چون ستاره بنات‌الشمس متفرق گردیدند.

و در آن روز فرح‌اندوز غازیان قزلباش، و شام غماندوز طایفه بدعماش ترکمان موازی دوهزار کس از آنها را قتل و اسیر نموده، به خدمت صاحبقران زمان معاودت نمودند، و در آن شب در آن نواحی قبه بارگاه به اوج مهر و ماه رسانیده، اموال و غنایم جماعت ترکمان را بر غازیان قسمت فرموده، بافتح و فیروزی و نکبت روز نوروزی مراجعت به ایبورد نمود.

و از آن زمان الی حال در میان ترکمانیه چنین معمول شده که: هر گاه از غازیان احدی را جماعت مذکوره اسیر نمایند، هر گاه طالب مالدار داشته باشد به قیمت اعلی در معرض بیع و شری درمی‌آورد، و هر گاه خبر ندارد نداشته باشد، به سمت قزاق و قلماق [برده] می‌فروشند. و از جانب غازیان قزلباش هر گاه احدی از ترکمانیه به دست درآید، به قیمت اعلی بیع و شری می‌نمایند.

القصه در آن فتح نمایان مبلغهای خطیر به غازیان عاید گردید، و صاحبقران دوران وارد ایبورد گردیده، چند یومی در آن حدود توقف، و سررشته انتظام ولایت اتک را مضبوط نمودند. و از آن حدود به اتفاق برادر خود در حرکت آمده، وارد کلات [شد]. و دو یوم در آن نواحی توقف، و فرمود که از اطراف ولایات عمله و فله آورده، دروب و برجهای آن را طیار و مضبوط نموده، و جمعی سنگتراش را فرمود که آمده ملاحظه نمایند که هر گاه از يك سمت جبال آن، محل عبور پای موری بوده باشد، آن مهر را به تیشه و کلنگ هموار نموده، به آجر و سنگ و ریگ مدود نمایند و طرح عمارات عالیه انداخته، مراجعت به ارض اقدس نمود.

۳۶

طوی دادن صاحبقران فرزند ارشد خود رضاقلی میرزا را
به عنایت ملک‌منان

ابراهیم‌خان را جهت انضباط امور و جمیع سررشته‌جات و مهم زراعات و غله

آن حدود گذاشته، معاودت به ارض اقدس نمودند.

نواب صاحبقران بعد از [دریافت] شرف زیارت، با تمامی خوانین و سرکردگان به چهارباغ ترواجلال فرموده، کدخدایان و اعزاء و اعیان و اهالی و بزرگان ارض اقدس را به حضور والا طلبیده، مقرر فرمود که تدارک شاهانه و مجلس ملوکانه آماده نمایند که فرزند کامیاب خود رضاقلی میرزا را اراده داریم طوی داده، فرزند خاقان مرحوم سلطان حسین پادشاه را به عقد ازدواج آن درآوریم. همگی اعزاء و اشراف آن ولایت از خدمت نادر صاحبقران مرخص و به تدارک اسباب طوی و مجلس بهشت آیین مشغول گردیدند. و در تحویل جدی اوایل شهر رجب سنه مذکوره جشنی در کمال تکلف ساختند. و به تهیه اسباب عیش و سرور پرداختند.

غلامان خوشلحا به گشودن کردها از طره آن بزم چون شانه صف بستند، و معنیان طناز با شعله حسن آواز به آشکاری دایره آن جمع بر سرزانی دلبری نشسته، مطربان جواهر نغمات دلنشین به تار آن بزم ریختند، و رامشگران دلهای یاریافتگان آن باطرا به رقص نشاط برانگیختند. ناله فی به تماشای آن مجلس مردم به روزنی می‌دوید، و گمانچه به نظاره آن هنگامه مردم گردنی می‌کشید، چنگ با گوشه ابروی مقامات را به گرفتن رگ خواب بیخودی اشاره می‌نمود، و بلبلان از غایت شتاب در شکفتن احباب غنچه دلگشای دلهای گرفته را به نفس می‌گشود، آواز عود مانند دود در مجمر آن هنگامه می‌گردید، و صدای دف از غایت شادی و شمع در پوست نمی‌گنجید. دختر رز را چون مشاطگان مدار به غازه کاری می‌گذاشت، و جام زهر از تنگ ظرفی مردم بابسی دست و گریبان می‌گشت.

مجملاً چون تهیه اسباب سور سرانجام یافت، و پرتو آن شادی و سرور بر در و دیوار خاطر هر تردید و دور تافت، خاص و عام را به دارالخلافت شاهنشاهی بار دادند، و در گنجینه انعام و احسان بر روی عالمیان گشادند از وفور ناز و تعیم هرغنی و محتاج را بهره‌ور ساختند، و از گرمی هنگامه آن جشن غمهای دیرینه را در بوته دلهای خلاق گداختند. بزرگ و کوچک چون موسیقار صف بستند، و ضعیف و شریف مانند زیر و بم باهم نشستند، و آشنا و بیگانه چون آواز چنگ و چغانه برهم ریختند، و اعلی و ادنی چون اوج و حسیض نغمه باهم آویختند. مخالف و موافق چون آواز و اثر باهم جوشیدند، و ترک و تاجیک چون ضرب و نطق باهمدیگر موافق گردیدند، عرب و عجم چون غنا و سرود باهم برادر شدند، و رومی و زنگی چون فی و بلبلان باهم یار گشتند. شعله شمع و چراغ به نظاره آن سورگردن کشید، و در دیوار از چراغان به تماشای آن بزم سراپا چشم گردید.

القصة مجلس خلد آیینی مرتب نمودند که چشم بیننده روزگار چنان بزم پرزب و نگار در هیچ عصری ندیده و نشنیده بود. از سازنده و نوازنده و مطرب و رقاص و شعبده باز، که در ممالک ایران بود، در آن بزم هر یک به رقاصی و ریسمان بازی و

عرب و عجم بازی اشتغال می‌ورزیدند. و آتشبازان فرنگ به‌طور و آداب فرنگ درخت نار و لیمو و ترنج ساخته به‌مجلس می‌آوردند. و حرکت می‌دادند و خود بخود آتش در آن افتاده و شعله‌ای که از آن زاییده می‌شد نارنج و ترنج و لیمو و نار بود، و ده‌نفر آدم از مقوا ساخته به‌میان مجلس حاضر نمودند، که بدون تکلف از دهن و دماغ آنها آتش درآمده، رقاصی زیاد می‌نمودند، که چشم مجلسیان خیره و تار گردید.

و دیگر ده‌نفر داخل مجلس شده هر یک از چهارتار و سنتور و مغانی و رباب و دوتار و کمانچه و نی‌انبان در دست گرفته حرکت می‌دادند. [از] آتشی که از آن‌ها بیرون می‌آمد، دوازده مقام و سی و چهار گوشه و شصت و چهار شعبه، به‌نحوی ظاهر می‌گردید که اهل مجلس محظوظ می‌شدند.

و دیگر ده‌نفر وارد شده هر یک عراده‌ای از مقوا ساخته، و تویی بزرگ از کاغذ یک‌لا در بالای آن عراده تعبیه نموده بودند، که به‌نظر اهل [مجلس] چون توپ بیست من گلوله به‌نظر در می‌آمد، و آتش که می‌دادند صدای آن چون رعد در خروش آمده تزلزل در زمین و زمان [می‌]انداخت، که از جمله عجایبات بود.

و دیگر خمپاره‌ای از کاغذ آوردند [که] گلوله چهل من در میان آن گذاشته بودند. چون آتش می‌دادند آن گلوله در کبودی فلک بلند [می‌شد] و در میان زمین و آسمان قرار گرفته، از آن ستاره‌ها می‌درخشید، و الوان گلها از آن ظاهر می‌گردید. و دیگر آنکه تیرهای هوایی سر و صورت را از چهار جانب آتش داد، در اعلی هوا از شش جهت چون تیر شهاب در نظرها جلوه می‌نمود. ظرفهایی که در دل تراب پنهان [کرده بودند] و به‌علت اینکه از گردش افلاک آتش از آنها افتاده بود، جهت شکایت به‌بلندی آسمان عروج [می‌کردند] و چون تیر مدعا به‌هدف اجابت مقرون نمی‌شد، مایوس و سرافکننده از فوق به تحت رجعت می‌نمودند.

و مهتابیهایی که متوالی روشن می‌نمودند، از چهار جانب مجلس الی شش فرسخی نواحی ارض اقدس، در شبهای تار محتاج به‌شمع و چراغ نبود.

و ایلچیهای که از مقوا طرح انداخته بودند، نردبانهای شادمانی در زیر با گذاشته، از هر دو طرف تعریف آن مجلس بهشت‌آیین را با یکدیگر سرگوشی نموده به‌زبان حال مترنم این مقال می‌گردیدند که:

ترقی می‌کند هر کسی به بالا / من از بالا به پایین می‌ترقم!

و دیگر محفه‌ای زرنگار چون حلقه عروسان در زر و زبور آراسته، و دور آن محفه چون دل خودان آرزوکش مشبک‌نما بود. و چهار دریچه از اطراف اربعه آن گشاده، دو نفر ماهروی سنبلموی در میان آن محفه به‌رقاصی درآمده، و مردم سر خود را از دریچه درآورده، و آتش افشانی می‌نمودند، و به‌شکل سرخ و سفید وارخوان به‌دور آن محفه ریخته، اهل مجلس تعجب می‌نمودند. و از همه غریب‌تر آنکه از آتش بوی مشک و عنبر ظاهر می‌شد.

و دیگر آنکه چون به‌تحویل جدی بود، و برف بسیار از هوا به‌زمین ترویل نموده بود، چون میانه چهارباغ‌را از برف پاک نمودند، مجموع‌را در میان عمارت منبر کرده

بودند، و تنور بسیاری ساخته بودند مملو از آرد که هر يك بقدر مستوقم بود. و در بالای آن بر فها آتش می دادند، و خرمن خرمن آتش زیانه می کشید، و بر بالای آن برف گلوله های آتش هر يك مساوی گلوله چهل من و پنجاه من افتاده، از آن نیز آتش متفرق گردیده و مانند درخت نارون آ گردیده، در میانه برف غوطه می خورد، و مجلسیان را چنان تصور می شد که تماماً آن برف آب گردیده، چون آتش بازی به اتمام رسید و نظاره نمودند، همان بر فها بر حالت خود بود، و سر مویی تفاوت نکرده بود.

و دیگر دریاچه ای که در مقابل تالار الیاس خانی بود، سه نفر از جماعت آتش باز عریان شده، خود را بر عبای عربی پیچیده، در میان دریاچه انداخته، از نظر ناپدید شدند. و بعد از لحظه ای از میان آن دریاچه متواتر قریب به هزار تیر هوایی بر آسمان بالا رفت، که ارض اقدس از شعاع ستاره ها که از آن موشکها زاییده می شد، روشن می گردید. و مدت یک ساعت نجومی از میان آن دریاچه موشک به هوا می رفت. و بعد از آنکه ساکت گردید آن سه نفر سراز آب در آورده به همان عبای پیچیده بودند. و این هم از عجایب بود که آب و آتش با وجود ضد بودن از یکدیگر متضرر نشدند.

القصة صنایع غریبه نمودند که عقل از ادراک آن قاصر بود، و استادان موشک ساز خراسان در آن عجایب عاجز بودند.

وهفت شبانه روز جشن مرتب نمودند که زهره با کواکب سیاره سر از فلک افلاک بیرون نموده به نظاره آن مجلس بهشت آیین مشغول بودند. و آفتاب عالم تاب در اوج افلاک از سیر و گردش کواکب و شعاع آن بزم خلد آیین از رفتار مانده، و قمر در فلک اول از رنگینی آن بساط جنت علامات رنگ گلگولته آن به مهتابی قرار گرفته، و بلبلان خوش الحان از نغمه و سرود مجلسیان از شاخ و بال درختان در تنگنای قفس لگونار گردیده، و گلهای الوان از صنع صنعتگران از رنگینی لاله رویان چادر کافوری و بستر زمردی افراشته، و مرغان خوش الحان و پرنده های بیابان چون بساط حضرت سلیمان از جهت نظاره آن منزل ارم نشان بال بر بال دوخته، و وحوش و طیور آن نواحی از صدای دلگشای چنگ و چغانه مدهوش گردیده، و از بوی عود و مشک خطایی و عنبر دریایی گلستان ارم و جنیان ممالک عالم سر جمع گردیده. مؤلفه

چه گویم من از آن بزم دلارا	که گشته شاخ مرجان سنگ خارا
ز شمع و از چراغ و نور مشعل	شده شمس و قمر از خود معطل
ز صوت و نغمه چنگ و چغانه	شده زهره به گردون بی فسانه
کمانچه چون کند نغمه نمایان	شود دلها چو اختر داغ و بریان
چو سنتور از مقامی بر فروزد	دل معشوقه از عشاق سوزد
رباب و ناله چون دماز گردد	فلک بگنازد و بی ساز گردد
ز معنی ناله های زار خیزد	به هر نغمه دل از معشوقه سوزد (؟)
ز بلبلان و نایبان دل افکار	صدای پیچد به سطح چرخ دوار

یکی مجلس چو مسیح زندگانی
شکر لب مهوشان سیم غیب
بین هر یک چه جولان می نمودند
در آن خرم رواق جنت آیین
نشاط افزاتر از روز جوانی
که از رخسارشان دل بود در تب
چه گویم غارت جان می نمودند
قضا بر کرده خود کرده تحسین

القصه در ساعت مشتری و زهره خاوری عالمان با علوم و فاضلان با علم نجوم، عقد ازدواج همایون فرزند ارجمند نامدار آن خسرو عالمقدار رضاقلی میرزا، و نقاوه خاندان مرتضوی و گوهر یکدانه صفوی و [شمع] سرپرده عصمت خاندان کبریایی و دردانه صدف غواص محیط شاهنشاهی، فرزند دلیند مرحمت و غفران پناه علین آرمگاه رضوان جایگاه السلطان المرحوم شاهسلطان حسین را منعقد ساختند.

و مشاطگان شهبستان خاص و زینت افزایان ماهرویایان با اختصاص آن دردانه یگانگی و گوهر حقیقه شاهی را چون پریان بوستان ارم و حوریان گلستان خرم آرایش نه زیب و زینت داده، به جواهر نمین و گوهرهای رنگین چون نگارخانه چین بیاراستند، وزلفین عنبرینش را به پهلایای بی عیش چون شب تار هلال وار به جلوه در آوردند، و رخساره گلگون ایشان [را] چون خورشید خاوری نورانی نمودند، و چهار جیقه شاهی هر یک چون کوکب صنع الهی بزگوشه فرق آن نصب نمودند. نظم

ولی بر خویش زیور گران بود
رخ مه در نقاب سایه حیف است
نگارین عارضش خرم بهاری
رخسار چون گل زخوبی آفریده
ز عکس چهره خال عنبرینش
به خون شستی زرخ گلگوته مردم
سرایا آن گل نسرین بناگوش
کمریند میان چین آفریدند
رخش مشاطه مشاطگان بود
چنین رویی به هر پیرایه حیف است
بهاری را چه آرید نگاری
لبها چون غنچه گل در گل دمیده
نمودی قطره خون برجینش
که گل زیور نخواهد غیر شبنم
لباس خاوری افکنده بردوش
لب چون غنچه ماچین آفریدند

القصه آن پیروی عنبرموی را به زیورهای گرانبایه آرایش داده، در محفله زرنکاری که اطراف آنرا جواهر آینهار نشانیده بودند نشانده، به حرم خاص آورده بر بالای تختی که مکمل به جواهر قیمتی بود نشانیدند، و طبقهای جواهر و مروارید سلطان بر سر آن پادشاهزاده ایران تثار نمودند. که در این وقت حضرت صاحبقران نادر دوران دست فرزند دلیند خود رضاقلی میرزا را گرفته، داخل آن بزم دلارا گردید، و دست آن دو نمره [شجره] شاهی را به دست یکدیگر داده، فاتحه مبارکبادی آن طوی [را] خواند، و از آن حمله بیرون آمده به مقصد خود معاودت نمود. و در آن مکان دو رکعت نماز شکرگزاری به جهت پاری سبحانه و تعالی به جای آورده، روی نیاز به درگاه پادشاه بی نیاز آورده، شروع در مناجات نمود. لمؤلته

الهی تویی پادشاه جهان که ما بندگایم و تو مهربان
 منم کمترین بنده رویاه تو دادی مرا تاج و تخت و کلاه
 تو مشهور کردی به عالم مرا و گرنه که این فر کجا من کجا
 تو کردی مرا تاج بخش جهان تو کردی مرا نادر خسروان
 سرم را رساندی به چرخ بلند بسی سرکشان را کشیدم به بند
 امیدم چنان است ای کردگار بر آرم ز دشمن بکلی دمار
 به ایران زمین کامرانی کنم جو موسی به مردم شبانی کنم
 بگیرم ز توران زمین ساو و باج بگیرم ز هندوستان من خراج
 زسند و زروم وز چین و فرنگ امیدم چنان است کارم به جنگ

القمه آن خسر و نامدار در آن شب فرح اندوز تا طلوع نیر عالم افروز سر و
 صورت خود را جبهه‌سای تراب، و با دل چون کباب آغشته به اشک گلگون فرح نمون
 نموده، و شکر الهی و مثلث اقلیم گشایی نموده، بعد از دوگانه صبح با جهان جهان
 شادمانی وارد بارگاه نادری شده، مجلس ملوکانه مرتب فرمود.

اما چون امیر صاحبقران از حجله آن حور غلمان تشریف برد، آن دو گوهر
 گرانبها چون کاه و کهریا درهم آویخته، مانند تشنگان عطش فراق و حسرت‌کشان
 وادی اشتیاق از سرچشمه حیات شربت نبات چشیدند، و چون شیر و شکر درهم آمیختند،
 مؤلفه

چه خوش باشد در این عهد جوانی (؟) که یاری بر خورد از وصل یاری
 دوتا دلبر به هم خوابیده باشند جو نیلوفر به هم پیچیده باشند
 یکی از لب بیوسد دیگر از روی شود پستان فروز آن سمن بوی
 به هم راز نهانی را بگویند به سان عطر گل هم را ببینند
 آن مهوش مسللموی و آن نایفه مشک‌عنبرین بوی از کام وصال همدیگر سیراب،
 و چون سرو شاداب گردیدند، و در روشنی افق نیلوفری [همراه] کدبانوان حرم آن
 [دو] شاهزاده محترم به نستبوس نادر صاحبقران مشرف [شده] و معاودت به حجله ناز
 نمودند.

حضرت صاحبقران نادر دوران در آن روز درم و دینار [فراوان] به درویش و
 مساکین عطا فرمود، و به کامرانی آن زمستان را گذرانید.

باز چون شد هوای فصل بهار لاله و سبزه سرزد از کهسار
 بلبل و کیک و قمری و دراج میل کردند، ز سبزه گیرند باج
 شورش و غلغلی که در ملکوت بد ز تأثیر برج حمل (؟) و حوت
 سروران جهان ز جا جستند هر یکی بهر کین کمر بستند

۳۷

نهضت نمودن رایات فتح آیات به تسخیر دارالسلطنه هرات
و بیان محاربه درجوی نقره محال کوسان با ذوالفقارخان و ظفر یافتن

برارباب دولت مخفی نماند که استحقاق بزرگی و حکومت و مرتبه فرمانروایی
و سلطنت مخصوص ذات مالک الملکی است - جل‌شاهه - که هیچ ممکنی را [از] لباس
ایجادش امکان تجرد نه، و هیچ فردی را از اقتضای اراده‌اش مجال تمرد نیست، و
احدی از ممکنات در آن حقی و بهره‌ای ندارند، مگر کسانی که از جانب او مأمور
و ممتاز و به‌مشور فرمان واجب‌الاذعاش بدمرتبه حکومت و ریاست مفتخر و سرافراز
باشند، جمعی که چون برگزیده درگاه احدیت گردیده، و [کعبه] آمال مشتاقان جاه و
جلال، و غایت مرام تشنگان سیراب [آب] نمای عظمت و اقبال می‌گردند، در میان ابنای
زمان معزز و مکرم بوده برمسند تعین و تفاخر نشینند، و همواره از نهال عمر و
زندگانی میوه عیش و کامرانی چینند.

شخصی که در این جزو زمان که بهترین روزگار انسان است جامعه قابلیت برقامت،
وحشمت سلطنت و نادری و کشورگشایی و فرماندهی را در کف کفایت او قرار داده،
برگزیده روزگار و نادر عصر و لیل و نهار گردانید، چون به اراده «قل اللهم مالک
الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء» به کشورگشایی روزگار و تصرف
هر دیار سرافراز گردید، در این وقت از تقدیرات یزدانی و مشیت سبحانی هوای تسخیر
دارالسلطنه هرات در کانون سینة آن مظهر علامات [] رسوخ یافته، دو یوم بعد از
نوروز فیروز این سال جمعی به اطراف ولایت قاین و ترشیز و خواف و چام و غیره
روانه فرمود، که در هداجا سیورسات جهت عساکر نصرت‌مآثر آماده و منبر نمایند،
که در حین حرکت هر گاه احتیاج به آذوقه و علوفه بهم رسد، سرانجام و مهیا باشد.

برارباب دولت و سلطنت مخفی نماند که: اعظم امورات لشکر کشی و پادشاهی آن
است که اولاً که به تسخیر اقالیم اراده نمایند، باید که جیره و علیق‌الدواب غازیان را در
[هر] منزل که بدان صوب عبور می‌شود، منبر و آماده نمایند، و هر گاه منازل [و]
مقاصد مسافت داشته باشد باید تدارک غازیان را از مال بارگیر آتقدر دیده باشند، که
هر گاه سفر یکساله در نظر باشد دوساله تدارک داشته باشند. چون در ماکول و ملبوس
عساکر خاطر جمعی باشد، اختلال در آن لشکر بهم نمی‌رسد مگر از تقدیرات الهی.

و عینده تدارک صاحبقران دوران آذوقه غازیان بود، که همیشه اوقات که سفر
سه‌ماهه در نظر فیض منظر بود، تدارک یکساله را در اردوی کیوان‌پوی آماده داشت. اما
چون در آن اوان از سیورسات و علیق غازیان خاطر جمعی حاصل نمود، سرکردگان و
خوانین خراسان را با لشکرهای بسیار به رکاب ظفر انتساب احضار فرموده، با تدارک

نوبخانه و زنبورکخانه و استعداد تمام در ساعت سعد از ارض اقدس یا موازی سی و شش هزار نفر از غازیان و بهادران افشار واکراد و مروی و قراچورلو و قاجار و بیات و بغیری و قزایی و اعراب و غیره در حرکت آمده چون دریا در جوش و خروش به عزم قلع و قمع و تسخیر دارالسلطنه هرات روانه گردید.

اولا وارد آستان معدلت بنیان علی بن موسی الرضا (ع) [شده] و فاتحه [خوانند]، به جهت فتح و ظفر از درگاه صمدیت و حرمت آن معصوم شهید غربت استغاثه و مستلب نمود. و بادیده کریان جبهه فرقلک آسای خود را بر آستان آن درگاه ملایک سجده گاه ساییده، بادل کباب و دیده پر آب بر خود لازم نمود که: بعد از فتح و تسخیر هرات، ایوان سخن مقدس که مشهور است به صفة شیرعلیشیر، و گلدسته بالای سر مبارک منسوب به شاهرخ بن امیر تیمور، را به تنگک طلا مصفا کرده به اتمام رساند.

بعد از ندورات، از آن مکان فردوس علامات بیرون آمده عازم گردید، اللهیارخان افغان را نوازشات از حد فزون [کرده] و وعده حکومت هرات را داده با افواج قاهره و با علمهای ناصره در منزل طرق ترول اجلال فرموده، ابراهیم خان برادر خود را با فرزند ارجمند خود رضاقلی میرزا در ارض اقدس گذاشته، در محافظت و محاربت ولایت و حسن سلوک با رعیت و اهتمام امور سفارشات موفور نمود. روز دیگر از منزل مذکوره در حرکت آمده، به استعداد تمام و رویه و اسباب مالاکلام عازم دارالسلطنه هرات گردید. لمؤلفه

از آن جنبش	لشکر بیکران	زمین رفت چون گرد بر آسمان
سما گشت مانند	شبهای تار	از آن گردا شد کوه غم آشکار
فروریخت آن غم	به شهر هرات	که شد قطع افغانیان از حیات
ز بعدش نمودار	شد کوهی	که بد فر اقبال شاهنشهی (۶)
همه بهر اقبال	صاحبقران	نمودار شد از کران تا کران
چنان روشنی داد	در روزگار	علم زد چو خورشید نصف النهار
خضوع و سجود	فراوان نمود	به تحسین نادر زبان برگشود
جهان زیر فر	سیاه تو باد	بگیری ز اقلیم عالم تو داد
غرض کوهک	و آفتاب منیر	همه یاور نادر شیر گیر
ستاره درخشان	همه آن سیاه	گرفته جهان را همه مهر و ماه
از آن لشکر، [آن]	بحر پر جوش و هوش	بر آمد به گردون نفیر و خروش
چنان یک خروشی	نمودار شد	تو گویی قیامت پدیدار شد
زفر کله خود	و برق سنان	کبودی نهان شد، شفق شد عیان
ز عراده توپ	چون ازدها	صدای بر آمد چو رعد از هوا
زمین و زمان	جمله در تاب شد	جبل ریخت از بیم و، سیماب شد
جزایر و زنبورک	بیشمار	همی رفت در پیش آن شهریار

۱- در حاشیه: به تاریخ یوم سهشنبه پانزدهم شهر رمضان المبارک سنه ثلث و اربعین و ماه

بمدالاف من الهجره النبویه.

بدانگونه آن صاحب تخت و تاج روان شد که گیرد زافغان خراج به تحسین آن، کل چرخ فلک زبان برگشود و، به گردون ملک القصه امیر صاحبقران با عساکر پرستیز، به عزم استیصال معاندان هرات، لوای عزیمت افراشته، از نواحی خواف محمدیگ مروی مامویی را با فوجی از غازیان روانه قاینات [کرد] و رقم مطاع قدر توأم به اماموردی‌خان افشار حاکم یزد و کرمان قلمی فرمود که: باید با سپاه کینه‌خواه آن حدود که در تحت تصرف دارد، برخاسته ملحق به محمدیگ مروی شده، روانه فراه گردد، که به اتفاق و صوابدید هم‌دیگر قلعه فراه [را] به تصرف درآورند، و محمدیگ از خدمت اشرف مرخص و عازم گردید، و چاپاران ارقام مطاعه را برداشته روانه آن دیار [شدند].

و موکب همایون صاحبقرانی از راه خواف در حرکت آمده، قبه بارگاه به اوج مهر و ماه رسانید. و چند روز در بیابانات آن نواحی و متزهات بساط نشاط گسترده، منزل به منزل به سیر و شکار اوقات شریف [را] صرف می‌نمود، که جاسوسان خبر ورود قزلباش را به ذوالفقارخان رسانیدند، و به مجرد استماع سرکردگان را سرجمع نموده، آنچه از جماعت افغانه که دوتوابع و بلوکات هرات بود جمیعاً را کوچانیده به اصل قلعه آورد، و در استحکام قلعه و برج و باروی آن دیار اشتغال ورزید، و موازی شصت هزار نفر از نامداران ابدالی را تدارک دیده، به عزم مقابله و رزم بیرون آمد.

و از آن جانب حرکت ذوالفقارخان را گوشزد نواب صاحبقرانی نمودند، از تسنیم نسیم این خبر تأیید غضب‌انگیز لهن در اشتعال آمده، بساحت دشت خواف و جام را از تلاطم قزم سپاه چون فضای حشرگاه گردانید، و از آن جانب عنان سمنند باد رفتار را به صوب دارالسلطنه هرات گردانید، جنود ظفر نمود را به سرعت سپردن طریق مبالغه نمود، و از حدود قلعه خواف بنه و آغرق را به خوانین روزگار دیده و سرکردگان کارآزموده سپرده، و خود با توپخانه قیامت نشان با عساکر اقبال هم‌عنان به صوب هرات روانه گردید.

چون وارد نواحی کافر قلعه گردید، خبر حرکت افغان را به سمع اقدس رسانیدند، آن خسرو نامدار با طهماسب‌خان جلایر مشورت نمود، که هرگاه نحوی نماییم که روی آب در دست غازیان باشد، و در حالت مجادله از شدت گرمی هوا تعطش در ایشان ظاهر نگردیده فارغ‌الاجال مجادله نمایند، باعث دلگرمی دلیران و ضعف معاندان می‌گردد.

و در آن روز هر چند در آن نواحی توقف نمودند، علامت آن جماعت ظاهر نگردید، و نواب صاحبقران نادر ایران متوکلا علی‌الله از آن منزل در حرکت آمده، روانه قریه کوسان گردید، و از آن طرف نیز ذوالفقارخان با خوانین و سرکردگان خود آمده، در جوی نقره هرات، کنار رود آب راستنای خود نموده، تزلزل نمود، موکب جهانگشا نیز وارد آن حدود گردیده، هر چند اراده نمود که کنار آب را تصرف نماید میسر نشد، ناچار در آن شب‌تار در آن نواحی بزول اجلال فرمود، و تا هنگام سپیده دم به حراست سپاه نهایت حزم و احتیاط را مرعی داشت.

صبحی که خسرو مملکت سپهر رایت زرین برکنار مضمار افق نصب فرموده، به

زبان «بصرك الله نصرأ عزيزا» به گوش هموش مجاهدان دین رسانید. پادشاه گردون احتشام برمسند خوشخرام برآمده، فتح و ظفر بریمین و یار، و بدستویف مفوف برداخته میمنه و میسر، و مقدمه و ساقه جنود ظفر ورود را به سرداران هوشیار و مبارزان خضرگذار چون: کلبعلی خان و اماموردی خان افشار و رحیم خان گرایلی و محمدسلطان قراچورلو و شاهقلی بیگ مروی و رضاقلی بیگ کرد و پیر محمد مروی و سایر امرای و سرکردگان متابت داده، چون آفتاب ربیعی در وسط السماء قلب فروزان گردید، لمؤلفه شد آراسته قلب آن بیلتن همه نامدار همه اهرمن (۹) فروسته راه شمال از عناد از آن صف شده چرخ گردون به باد چنان بسته صف شاه گردون اساس فکنده به دلهای اعنا هراس واز آن جانب ذوالفقارافغان قلب و محتاحین و مقدمه لشکر خودرا به میان کاری از ابدالی و قلیچی ترتیب داده، در نامن آن بهن دشت صف آرا گردید. باوجود کثرت سپاه به موجب آیه «وقذف فی قلوبهم الرعب» از توهم غازیان غضنفر منوات، خوف و هراس برجماعت افغان استیلا یافته، بیش صف سپاه خودرا به چند عماده تویی که داشت استحکام داد.

پس از تعیین آیین رزمگاه، سرداران هر دو طرف به استعمال آلات حرب دست برده، از سرصر کین آتش حرب برافروختند و رخت هستی یکدیگر دم به دم بر آن آتش می سوختند، و [از گذار] سنان خاراکگذار از ابدان چون کوهسار لب تشنگان وادی کارزار، خون از چشمها روان گردید، و از اجتماع آن چشمهها به یکدیگر چون دجله و فرات رودهای عظیم در فضای معرکه رزم جریان گرفت، و سهام بریدوار چون طایران نامهربان توید نامه اجل به گوش خون گرفتگان معرکه قتال می رسانیدند. لمؤلفه از آن شورش و رزم پراقتلاب شده فتنه بیدار و راحت به خواب کشیدند شمشیرها بپر کین به چهره سنانها زچین جبین فنادند درهم جو شیر زبان زمین الامان خواست از آسمان بهمشیر و نیزه به تیر خدنک بکشند از یکدیگر بی درنگ سر سروان نادر تاج بخش بیفکنند خود را زبالای رخس بنالید کای داور دادگر ز تو باشد آیین فتح و ظفر تو دادی مرا فر و این دستگام وگر نه منم کمترین روسپاه بکن، چون تویی جمله را کردگار روان شد سوی لشکر به نهاد ز فر شهنشاه صاحبقران

چون مدتی کار معرکه قتال براین متوال گذران بود، و کوشش و کشت به مرتبه ای رسید که مردان کاری ازستیز و آویز مانده، و یادایان صبا رفتار مانند اسب شطرنج از حرکت پاکشیدند، و اثر ضعف و مغلوبیت ازهیچ یک به ظهور نمی رسید، دلاوران ورطه و غا و نهنگان لجه هیجا از راه ستیز درآمد، خروشان و جوشان بر سپاه مخالف حملات متواتر بردند. و آن سپاه نامرد نیز سیر ممانعت و اجتهاد دسر کشیده به مدافعه شتافته،

بهایت باداری به عمل آوردند. و هر دو طایفه درهم آویخته جرعه فنا و ساغر بلا بر یکدیگر می‌پیمودند. ستیز و آویز و فرار و گریز از شدت بهم‌تبه‌ای رسید که تا مضمار روزگار در سپهر دوار قرارکین و کارزار ناده است، بدین مثابه کوشش از هیچ آفریده و در هیچ [زمان و مکان] به ظهور نرسیده. از سیلان خون بر اطراف هامون چون رود چون دجله‌ها جریان گرفت.

بالاخره چون صاحبقران زمان آن ثبات و پایداری [را] از افغانیان ملاحظه نمود، نیاز و عتاب شاهد عشوه گر فتح و ظفر [را] که در محمل قضا و قدر رخ نهفته از پرده تقدیر چهره نمی‌گشود مشاهده فرمود، روی نیاز به درگاه واهب بی‌انبار آورد، مسئلت فتح و ظفر نمود، بر جانب مخالفان باسیاه افعی بنیان توجه نمود. از نهیب اهتر از ابلق تیز رفتار ش موافق تأیید الهی نسیم کرامت شمیم «و ما النصر الا من عند الله» بر پرچم علم ظفر اثر وزیدن گرفت، و از گلستان عزتش مطابق عاطفت نامتناهی فوایح عبرین روایح «ولاتیاسوا من روح الله» به‌مثام کمرستانگان ظل یزدانی دمیدن آغاز نهاد.

دلیران قزلباش به نیروی دولت ابدی و قوت و شوکت نادری، معاندین دین و دولت را چون نخجیر و گوزن که از سدمه شیر و پسلنگ گریزان باشد، از پیش برداشته تا یک میل راه بر عقب دوانیدند. و چون آفتاب عالمتاب سر در چاه‌سار مغرب کشید، غازیان قزلباش بعد از شکست و بست آن طایفه بی‌معاش حسب‌الفرمان نواب صاحبقران معاودت به‌سنگر خود نمودند.

در آن شب، باد معمولی هرات به نحوی شدت نفوذه بود که ریگ‌بیابان و خسار میلان در کاسه سر بی‌اندیشه نامداران قرار، و در عوض سرمه، کحل‌الغبار گردیده بود. و حسب‌الفرمان دارای زمان در آن شب دیجور از دست باد بی‌فتور دور و دایره غازیان را از توپ و تفنگ سنگر نموده، یارای دم زدن و چشم برهم زدن در آن لشکر باقی نمانده بود.

و نوالفقارخان درجوی نقره تزلزل نموده، در آن شب به قدر دوهزار [نفر] از نامداران ابدالی را به سرکردگی امان‌الله خان افغان روانه نمود که رفته به‌سنگر صاحبقران زمان شیخون زده معاودت نمایند.

و درحین ورود آن سپاه، در طلایه لشکر ظفر اثر نجف سلطان قراچورلو به محارست قیام داشت، که آن لشکر کینه‌ور پشت به‌باد و روی به‌لشکر ظفر بنیاد حمله به‌طلایه داران نمودند، که آن نامردان از شدت تندی باد هزیمت به‌تیب نمودند، و کشیکچیان و قراسوران به‌انداختن تیر دورانداز و جزایر بلند آواز اشتغال ورزیدند. امیر صاحبقران در این اوان در بالای برج خرابه به‌استراحت اشتغال داشت، که از صدای های و هوای گردان و نعره مبارزان از خواب درآمده، به‌چارچیان سپاه و نامداران کینه‌خواه مقرر فرمود که قدغن نمایند هیچ‌کس از جای خود حرکت ننموده، به‌انداختن تفنگ اشتغال ورزند. و در آن شب تا طلوع آفتاب آن سپاه از انداختن جزایر و تفنگ یاسودند.

امان‌الله خان جمعی از طلابه داران را به قتل آورد، و از شدت [و] بسیاری گلوله مراجعت به اردوی خود نمود، و اختلال احوال غازیان را به خدمت ذوالفقارخان عرض نمود.

مجداً آن خان یا غیرت و لجاجت حرکت نموده، عازم دور و دایره لشکر ظفر اثر گردید، و چون باد در آن شب و روز شدت و افراط زیاد داشت، طرفین از مجادله عاجز و قاصر بودند، و ذوالفقارخان رود آب را سفتاق خود نمود، و لشکر ظفر اثر بواسطه اشتداد حرارت هوا از آن حرکت متقاعد گشته حسب‌القرموده بندگان و الا آن روز به اطفای تیران قتال امر فرمود. و در موضعی که به ظاهر آب نایاب بود، عمداً قه بارگاه به اوج مهر و ماه رسانید.

نهنگان لجه هیجا مانند ماهی بر خشکی به اضطراب آمده معروض داشتند که: این موضع چون مزرع احوال بخت برگشتگان از آب بی‌نصیب است، و اگر عساکر اقبال متأثر در موضعی نزدیک به آب تزول نمایند، هر آینه از شدت آشوب حرارت هوا احوال کمربستگان دولت روزافزون بر نهج موافقت اقبال میمنت اتصال به رفاه و فراغت نزدیک خواهد بود.

نواب صاحبقران توکل بر گرم بخشنده بی‌منت نموده، به اعتماد بخت همایون بر زبان گذرانید که: واهب‌المواهب بنده‌ای را که از سرچشمه عنایت سیراب خواهد، همه‌جا از سحاب مکرمت مزرعش را از سموم خشک لبی صیانت نماید. ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء.

آنگاه به الهام ربانی جنود ظفر ورود را اولاً فرمود که: دور و حوالی مارا مخالفین احاطه نموده [اند]. اگر حرکت نماییم سلك اجتماع مارا متفرق و پراکنده نموده، علف تیغ بیدریغ خواهند گردانید، و هر گاه توسل به جناب اقدس الهی نموده، صبر و تحمل پیش آوریم، بعد از تسکین این یاک و طوفان به ضرب شمیرالماس قام و گلوله جانستان دمار از روزگار افغان بر آوریم. سرداران سپاه عرض نمودند که: علاج عطش سوای ملاقات آب به هیچ وجه ساکت نمی‌شود.

بندگان سکندرشان در آن موضع به‌کنندن چاه امر فرمود. بر حسب فرمان راجب الاذعان به حفر چاه مشغول شدند. و چون قدر قلیلی زمین حفر شد، چشمه‌ای آب خوشگوار در صفا چون خاطر روشن ضمیران و در عنایت مانند خنده شیرین دهنان از آن زمین ظاهر شد. سپاه فیروز بدین مژده مرحمت اله شادان و خوشحال شده، زبان به دعای دولت نادری گشوده، سجده شکر الهی به جای آوردند. و در آن روز چاه بسیار حفر نمودند که دو آب خود را سیراب گردانیده، همگی چون خضر و الیاس از آب زندگانی عمر جاودانی حاصل نمودند.

وصباح روز سیم که این آفتاب عالم‌تاب در گردش سبطه افلاک راست ایستاد، آن بات و طوفان به اعجاز شهید خراسان علی بن موسی (ع) ساکت گردید. ذوالفقارخان افغان با جهان آرزو با سرداران سپاه خود همدستان گردید که قشون قزلباش در این چند یوم جگر سوزان به هم رسانیده، در یورش اول شکست یافته جملگی ایشان

ملعه شمشیر غازیان افغان خواهند گردید. به همین آرزو ازجا درآمده صف جدال در برابر سپاه ظفر مآل کشید.

از این طرف نواب صاحبقران نادر دوران در آن روز سپاه را پیاده نموده، موازی سه هزار نفر از نامداران نیزه گذار قراچورلو و مروی را نگاه داشته، تنه [را] در دور اردو جایجا نموده، و از سنگر قدم بیرون گذاشته، به آتش دادن توپ اژدر کردار و زنبورک ثعبان آثار مشغول گردیدند.

وسپاه افغانه به چهارمسته شده، از اطراف قشون صاحبقرانی چون ژاله بهاری درآمده، حملات پی در پی نمودند. و در این حمله بسیاری از آن طایفه بر خاک عدالت افتادند. تا سه مرتبه چون کاری از پیش نبردند، دفعه چهارم تمامی با یکدیگر به صیغه مطلق قسم یاد نموده حمله نمودند، که در آن حمله امیر صاحبقران در سنین و نین سپاه میرابوطالب خان لالوی و اسماعیل خان خزیمه [را] با موازی سه هزار نفر تفنگچی شیر شکار که در شب تار چشم مورومار را می دوختند فرمود، که در کیمتگاه ورود سپاه افغان نزول نموده توقف نمایند، که در حمله افغان از عقب بیرون آمده به شلیک نمودن مشغول شوند، چون از کیمتگاه خاطر جمعی حاصل نمود، که اطراف سپاه را نوپ و زنبورک و جزایری جایجا قرار داده، و خود چون خورشید خاوری در قلب با نامداران سواره ایستاده، و منتظر ورود سپاه افغان بود.

در این وقت ذوالفقارخان با گروه انبوه از جوانب و اطراف سپاه درآمده حمله نمودند، و چون مساوی بیست گام به قلب سپاه ظفر بناه مایله بود، حسابالقرمان قهرمان زمان توپجیان قهرآمیز و جزایرجیان خونریز به آتش دادن اشتغال ورزیدند. و سرو دست دلیران مانند شاهین و عقاب در کبودی افلاک به گردش درآمده، و راکبان بی سربار و نامداران روزگار بی لگام و مدار گردیدند.

خلاصه آنکه آشوب و فتنه‌ای رخ نمود که نمونه محشر در آن روز ظاهر گردید. و طایفه افغان اندیشه از کشته شدن ننموده، در جنگ حریص تر می شدند که بیکدفعه اسماعیلخان خزیمه از کیمتگاه درآمده، به ضرب گلوله دمار از روزگار آن جماعت برآورد. به هرتیری نامداری از یا درآمده، در نیم ساعت نجومی شش هفت هزار از آن جماعت قتل و مجروح شدند. به نحوی آن طایفه را در میان گرفته بودند که هر گاه قدم پیش می نهادند گلوله برسینه، و هر گاه بر عقب می نهادند بر جگر گاه آمده، به خاک می غلتیدند.

ناچار آن طایفه برگشته روزگار از میدان محاربه با بر عقب نهادند، که خود را از آن بحر خونخوار به ساحل نجات رسانند. و نواب صاحبقران چون ضعف و شکست افغان را ملاحظه نمود، سه هزار نفری [را] که در قلب در رکاب والا بودند، مقرر فرمود که چون بر زوی شیر دل از جا درآمده حمله نمودند.

و در آن روز که روز سعادت قرلباش و نکبت افغان بدعماش بود، بسیاری از آن طایفه به قتل رسیدند، چون ذوالفقارخان و عمر اسلانخان و امانالله خان و سایر سرکردگان چنان دیدند همگی طریق فرار پیش گرفته، روانه دارالسلطنه هرات گردیدند.

و قریب بیست هزار کس از آن طایفه به قتل رسیدند.

ونادر صاحبقران قرین فتح و فیروزی به اردوی کیوان‌پوی معاودت نمود. کریم غنایم و نفیس اجناس که در آن مصاف به دست غازیان غضنفر شوکت برآمده بود، از حیز تعداد بیرون بود، و کثرت اسب و شتر و اسلحه و خیام و فروش به مرتبه‌ای بود که محاسب و هم از احصای آن عاجز بود.

و آن خسرو صاحب‌وقار کله‌گوشه شادمانی به اوج فلک دوار رسانیده در نامن جوی نقره سرادقات اجلال بلند گردانیده، آن کانی [را] که در محاربه آثار مردانگی ظاهر ساخته بودند به انعام و احسان سرفراز گردانید. و مشیان خوش تقریر کیفیت این فتح دلپذیر را به اطراف امدار و بلاد رسانیده، هواخواهان دین و دولت و دوستان با ارادت از این خبر مسرت اثر خوشحال و مسرور گردیده، و زبان به دعای دولت‌نادری و شکرگزاری جناب اقدس ربانی گشودند.

۳۸

محاربه ثانی صاحبقران زمان در حوالی جوی نقره با ذوالفقارخان افغان

چون صاحبقران دوران و آن خسرو ممالک‌ستان در منزل جوی نقره با طالع مسعود و خاطر شادان فعل شتارا به انجام رسانیده و نسیم نوبهاری بر اطراف جهان غالیه بیزی آغاز نهاده، گرد ملال از خاطر معاشران بزود، و فراش صبا از پی تزلزل خسرو گل بساط زمین را به فرشهای زمردی آراسته ابواب عشرت بر روی روزگار گشود، و رهوای روح افزای ربیع حصار بوستان را مسخر فرمود، و خسرو گل را با هزاران تجمل بر فراز تخت گلین نشانید، و محصوران اشجار دراهم و دنانیر شکوفه از پی ادای باج در نارالضرب گاشن بمسکه رسانیدند، گل نورسته خراسان چمن خلافت و غنچه نوشکفته گلستان ایران لوای کشورستانی به جانب پل‌مالان [یک] فرسخی هرات بلند گردانید، که در آن حدود سرانجام قلعه‌گیری را آماده ساخته، رواه اصل دارالسلطنه هرات گردد.

و از آن جانب ذوالفقارخان با اندوه و خجالت با غازیان شکست خورده وارد قلعه هرات گردید، و سرداران سپاه را قدغن فرمود که در تدارک قتال وجدال آماده و مستعد باشند، که بعد از ورود نادری به نواحی مذکوره تاجان در بدن و رمق در تن باشد، از کوشش وجدال لمحه‌ای فرو گذاشت نخواهیم نمود.

و در این گفتگو بود [که] چا‌پاران و قاصدان از سمت قندهار از نزد حسین‌شاه افغان وارد و تقریر نمودند که: سیدالخان افغان که در فارس در محاربه اشرف شاه

دستگیر نواب صاحبقران شده بود، [وحسب‌الفرموده مقرر] گردیده بود که به‌قندهار به‌خدمت حسین‌شاه رفته و اطفال و اقوام آن [را] که در آن نواحی دستگیر سپاه نصرت آیات شده بودند، برده در قندهار تسلیم نماید، و نواب صاحبقران با سیدالخان شرط نموده [بود] که هرگاه بعد از ورود قندهار مخالفت از تو واقع شود، بعد از تسخیر قندهار چشم تو را از حدقه بیرون خواهیم نمود، سیدالخان پس صاحبقران را فراموش نموده و باقضا همدوش گردیده، در آن اوان حسب‌الفرموده حسین‌شاه والی قندهار استدعای آن با موازی دوازده هزار کس به‌کومک و اعانت ذوالفقارخان وارد می‌گردد. و مقارن این چاپار دیگر وارد و عرض نمود که علیردان‌خان که حاکم فراه بود، آن نیز با موازی هشت هزار کس وارد می‌گردد.

و از شنیدن این اخبار مرتزقا، ذوالفقارخان جهان جهان خرمی در آن پدید آمده، طبل بشارت به‌فرموده آن خان با حشمت به‌نوازش در آوردند. و بعد از ورود آن دوسپاه رزمخواه، ذوالفقارخان تدارک غازیان خود را دیده، و از آنجا با خواهش بسیار و غافل از مکر این نیلگون حصار، روانه سر راه آن شهریار کامکار گردید.

اما صاحبقران دوران چون سیلابه دمان در حرکت آمده، اولاً محمدخان قراچورلو و پهلوان بیگ مروی را با موازی سیصد نفر با نامداران فیروزائر به‌سرعت روانه دورقلعه هرات [نمود]، که هرگاه از عبور افغان سرشته‌ای به‌هم رسانند، مراجعت نموده به‌سمع امانی دولت رسانند. و از اتفاق در یک فرسخی دارالسلطنه مذکوره به‌قراولان آن جماعت برخوردی فیما بین مجادله سهلی واقع شده، چند نفر از افغانه را زنده گرفته، و اخبارات طغیان ذوالفقارخان را مشخص نموده، معاونت نمودند.

و از آن جانب نادر صاحبقران با افواج دریا امواج در حرکت آمده، و از کمیت و کیفیت افغان اطلاع حاصل نموده، چون به‌حوالی پل مالان رسید، و آن سرزمین از گلبن خیام ظفر فرجام گلستان گردید، لنگر اقامت انداخته، غازیان را بساختن سنگر رفیع امر فرمود.

و قریب یک‌هزار و پانصد نفر از نامداران فیروزآناز به‌سرداری کلعلی‌خان افشار به‌سر راه آن طایفه روانه نمود، که چون قراولان در آن حدود اشتغال ورزیدند، که هرگاه جماعت مذکوره اراده مجادله نمایند، در ممانعت آنها کوشیده لازم خودداری به‌عمل آورند.

و خود سواره اطراف سنگر را برامرا و اعیان سپاه قسمت نموده، در هر مقامی سرداری و در هر طرفی نامداری تعیین فرمود. و نامداران کشورگشای و دلبران نبرد آزمای هر یک به‌نیروی دولت آسمان آسا به‌استحفاظ سنگر خود قیام نمودند.

و از آن جانب سپاه افغان به‌قدر شصت هزار کس آمده، در منزل کفترخان پوزه نزول نمودند. و آن شب آن دوسپاه چون سرصر هیجا در کارسازی اسلحه و آلات و آلات حرب اشتغال داشتند.

و در طلبه‌داری نجف‌سلطان قراچورلو و سلیم‌بیگ و پهلوان بیگ مروی را بندگان صاحبقران تعیین فرمود، که در خارج سنگر در محافظت مشغول باشند، و در سمت افغان

سیدال خان به مراسم طلايه پرداخت. و چون پاسی از شب درگنشته، فوجی از غازیان که میدان رزم را مجلس بزم می‌پنداشتند، و روز مصاف [را] خوشتر از شب زفاف می‌انگاشتند، به کمینگاه آن رسیده بین‌الفریقین آتش پیکار بالا گرفت، و از هر طرف گروه انبوه عرضه تیغ و تیر گردیدند. و بعد از جدال و قتال بسیار، گرد ادباز بر مفارق سپاه افغان ریخته، سیدال خان و امان‌الله خان فرار نموده، خود را به قلب افکنده. و در آن شب امیر صاحبقران به دلدازی غازیان درآمده فرمودند که: اگر تیغ عالم بر سر شما بیارد، و هر چند آتش فتنه بالا گیرد، از جای خود حرکت نکنید تا اینکه نیراعظم ظهور کند.

چون مجادله آرام یافت، نجف سلطان و بهلوان بیگ به قدر چهارصد نفر سر و زنده از آن طایفه گرفته، مراجعت به اردوی ظفر قرین نمودند.

بندگان والا با ایشان در مقام خطاب و عتاب درآمد که: «من شما را به طلايه [داری] و پاس مأمور فرموده بودم، نه اینکه در نیمه شب مردانگی خود را ظاهر نمایید. و اندیشه ننمودید که مبادا سپاه مخالف مکرری نموده باشد که از اطراف غازیان سببخون زده کاری نماید». القصه ایام زیاد بدان سرکردگان نموده، هر دو را از نظر والا اخراج فرمود، و طلايه و پاس از دو راه به محمدخان قراچورلو و پیر محمدخان مروی سپرد.

و در آن شب مشاعل بسیار و مهماتی بشمار روشن [شده] آن شب دیجور را چون روز نورانی و مزین نمود. و غازیان نیز در طلايه داری کمال احتیاط مرعی می‌داشتند. و آن دو دریای لشکر در آن شب راحت و آسایش را بر خود حرام ساخته به حراست مشغول بودند.

صبحی که خسرو خاوری به عزم تسخیر قلعه نیلوفری، تیغ زرانند از نیام شام کشید، و خیل کواکب را چون شب نوربان راهزن منتشر گردانید، امؤلفه:

سحر که که خورشید گیتی نورد	بساط جهان را زر اندود کرد
سر تاجداران شه کامگار	خدایو جهان نادر نامدار
چو خورشید رخشان ز پرده سرای	به گلرنگ میمون در آورد پای
خروشان همی بانگ رزمی نفیر	هیاهوی گردان با دار و گیر
هم از ناله بوق یا کرنا	به جنبش زمین و به لرزش سما
دلبران نام آور کینه جوی	زهرسو به میدان نهادند روی
تفننگچی جزایر چی پیش جنگ	کمر بسته بالای جرم پلنگ
ابر کاو ماهی شده آن سپاه	به پیش رده برگرفتند راه
شترهای زنبورک قیر فام	پی مرگ افغانیان خوشخرام
سپه خانه سرکش که هفت جوش بود	زهر جوش آن چرخ در جوش بود
قیامت صفت توپ اژدر نهاد	به بالای عراده لنگر نهاد
چو عراده غلتیدن آغاز کرد	بساط زمین را زهم باز کرد
رده برکشیده خراسانیان	به قلب اندرون نادر خسروان

جو خورشید خاور به بالای زین
 سر تاجداران شه کامگار
 نه و دو علم زد به برج سپاه
 با هر شقّه آن که آورد باد
 وز آن سو سپهدار افغان سپاه
 بفرمود تا کوفتند طبل جنگ
 سه جملگی در خروش آمدند
 قلیجی و ابدالی پیش جنگ
 دگر سگری پل سزی (؟) بشمار
 دو لشکر به سان دو لیل و نهار
 کشیدند صف از یمین و یار
 بعد از تعبیه سپاه، از طرفین مردان کارزار و دلیران نامبردار دست به استعجال
 آلات حرب برده، خرمن حیات یکدیگر را به اشتعال نوایر هیجا و اهتزاز صرصر و غا
 بهاد بی نیازی بردادند. و در آن روز هر چند آن شیران نامدار و نهنگان لجه کارزار
 نهایت اجتهاد و رزیدند، و حملات متواتر بردند، مخالفان در مدافعه کوشیده، مانند کوه
 در مهر سیلاب دست ثبات در دامن مردانگی استوار داشته، با آنکه جمع کثیری از آن
 طایفه هدف سنان و ضرب شمشیر جانستان گردیدند، بقیه یای قرار برجا داشته تا شب
 در مقام داروگیر بودند.

و چون خسرو صبح رایت بر سر افق شام متمکن گردید، و خیل نجوم در ماتم
 تیلان آن دوسپاه در لباس سوگواری زوایای کاخ گردون را به قیر شب بیندود، سپاه
 صاحبقرانی از ستیز و آویز رنجور، اما مؤید و منصور به معسکر خود مراجعت نمودند،
 و قشون افغان نیز زخم‌دار و مجروح به آرامگاه خود باز گشتند. و تا صبح به مراسم
 ملایه‌داری نهایت اجتهاد و غایت تیغ و پیکار رعایت فرمودند.

و صبحی که خسرو زرین لوای آفتاب به درع سیمایی بر نیله سپهر برآمده،
 مضار کارزار از پی مقیمان ساحت لیل و نهار بیاراست، آن خسرو کامگار و نادر
 حضرت آفریدگار به درع زران‌دود آراسته، بر باره دلدل شتاب برآمده، متوجه تسویه
 سفوف جنود ظفر ورود [شده]، میمنه و میسر و ساقه و مقدمه سپاه [را] به دلیران کاری
 متانت داده، چون مهر جهانگیر در وسط عساکر عقد اقامت فرمود. و از آن جانب سپاه
 افغان صف آرا گشته، نسوان در لباس رجال در سلك صفوف اقامت نمودند.

در این روز نیز حری در نهایت صعوبت دست داد، و از طرفین بسیاری عرضه
 تیغ و تیر گردیدند. و باز مخالفان خیرم‌سر از روز پیشتر بیشتر قدم استوار نموده،
 ناد مردانگی دادند، چه در برابر عیال و اطفال که از بالای بروج قلعه نظاره
 می‌کردند، غیرت دامنگیر ایشان شده، نقد جان را اعتباری نمی‌نهادند.

و چون شاهد آفتاب در نقاب حجاب مخفی گردید، هر دو طرف به معسکر خود
 عود نمودند، و [جمعی را] جهت طلایه مقرر داشتند. و بعضی در آن شب به استراحت